

## فرمان ستیزی

باز هم همان خرک و همان درک! باز هم همان بازیگر ها و هنرپیشه های بازار زده و تنفروشان ساستاریک (سیاسی)!

آری، باز هم همان سرسپردگان لشکرکشان بر آن اند، تا بازار شان را گرم کنند و آن چه و کس را که امریکایی ها به این سرزمین برگزیده و برگماشته اند، به نام مردم سالاری به خورد مردم دهند.

اگر گماشتگان دیروز و امروز افغانستان پدران و بنیادگذاران طالبان بودند و هستند، گماشته ی فردا پدر **افغانی داعش** خواهد بود. برای همه روشن است، پیش از آن که در افغانستان بیمار، همورد گزینشی (رقابت انتخاباتی) به نمایش گذاشته شود، امریکایی ها پیشاپیش **جانشین ملا غنی احمدزی** را برگماشته اند. گزینش آزاد در افغانستان یک دروغ آشکار و کلاه گذاشتن بر سر مردم است. در سرزمینی که گاوسالاری (زورسالاری) فرمان براند، مردم سالاری جای ندارد. این گماشتگان که با نیرنگ و دغلی، به نام گزینش مردم، بر شانه های شان نشانده می شوند، ناهمگونی با گماشتگان دیروز و امروز ندارند و مردم درست می دانند که سگ زرد برادر شغال است.

از آن جا که سامانه و رازمان ساستاریک (سیستم سیاسی) در افغانستان نادرست اند، مردم این سرزمین هیچگاه به گزیدمان آزاد، هموردی گزیدمانی، آزادی گفتار، آزادی رسانه ها، آزادی اندیشه و برابری دست نمی یابند. مردم سالاری در این سرزمین خُفت رنجی (کابوسی) بیش نیست. مردم افغانستان در گنداب و مردابی افتاده اند، که به هر سو شنا می کنند و به هر دری که می کوبند، آواز تبارگرایی و بنیادگرایی به گوش شان می رسد. این سرزمین از نگاه ساستاریک بیچاره و در به در است، زیرا افسارش در میان تبارگرایان «جنگ من» خوان و بنیادگرایان «تازی نامه» خوان، دست به دست می شود. افغانستان به یک دگرگزینی (الترناتیف) خردمندانه نیاز دارد، زیرا این دو دسته و دو پدیده با خرد ناساز و در پی تباهی مردم اند. گشایش گره دشواری مردم افغانستان در گرو خرد است. تنها خرد می تواند گره

دشواری مردم را بگشاید و درد شان را چاره و درمان کند، نه گرایش های دینی، کیشی، نفانی (ملی) و تباری.

برای این که از این لجنزار به در آییم، نیاز به خردمندان اندیشیدن داریم. تا زمانی که روشن اندیشانه نیندیشیم، نمی توانیم از خرد مان کار بگیریم و اگر از خرد مان کار نگیریم، آزاد نیستیم.

گرایش های کنونی در افغانستان کشنده و مرگبار اند. توده به سوی گله شدن رهنمود می شود، تخم روشن اندیش کهنه کار برافزاده است، کار روشن اندیشی به چالش کشیده است و زادمان نو روشن اندیش سرخورده و سراسیمه گشته است، ولی تبارگرایی بیداد می کند و فاشیزم یکه تاز به پیش می رود.

از نگر من، تبارگرایی چیزی بی از گله گرایی و رمه شدن نیست. در درون گله یا رمه، فرمان ستیزی (اپوزیسیون) جا ندارد. پوز همه گله گیان یا در آخر است، یا پشت سر هم، چپ و راست می چرند. ترس یا هراسی هم اگر از بیرون فراگیر گله شود، چوپان با سگان پارچه گیرش دور می کند و آرامش چراگاه را دوباره استوار می سازد و اگر در درون گله شاخ به شاخی رخ دهد، چوپان با چند تا درکونی آرامش را باز می آفریند.

در زندگی گله گی یا رمه گرایی، اندیشه و آرمان پدیده های پوچ و بی چم اند. گله گیان نیاز به اندیشیدن ندارند، زیرا سگان و چوپان برای شان می اندیشند و چراگاه را آماده چرا می سازند. هم رمه و هم رمه دار خورسند و خوشنود اند. رمه دار از بهر پروریدن، چراگاه را آماده می سازد و رمه می چرد، که فربه شود.

بی گمان، می توان داوید (ادعا کرد) که همان گونه که زبان ها دست خوش گافیدن (تجاوز) و دست درازی شده اند و زبان ناب یافت نمی شود، تبار ها هم دست خوش گافیدن و گاییدن ها شده اند. آیا خرد می پذیرد که پس از این همه لشکر کشی ها و بگای بگای ها، تباری ناب و دست نخورده مانده باشد؟ اگر به راستی کسی به تبار باور داشته باشد، باید بداند که همزبانی، همتباری نیست. همزبانی می تواند همدلی باشد، ولی نمی تواند بستر همتباری را بگستراند. برای نمونه، زبان پارسی هراتی، زبان کیستی (هویت) شهروندان گوناگون هرات است. و زبان پشتو، زبان کیستی

شهروندان گوناگون استان کندهار است. پارسی گویی در هرات و پشتوگویی در کندهار به این چم نیستند، که همه شهروندان هم‌تبار اند. کندهار ده ها بار در میان گرگانی ها و صفوی ها دست به دست شده است. از پایان سده نهم که صفویان سرخ کلاه به تاخت و تاز آغازیدند، تا دهه سوم سده یازدهم خورشیدی سد ها جنگ خونین در این گذرگاه رخ داده است. این جنگ ها و لشکرکشی ها خود گواه آن اند، که همه تبار ها دست خورده اند و هیچگاه ناب نیستند و ناب نمی شوند.

ما باید به خود آییم و کمی خردمندانه بیاندیشیم و از خود بپرسیم که چه می خواهیم. من باورمندم که درفش تبارگرایی با آشتی برافراشته نمی شود. شاید تنها زور بتواند چند بامدادی درفش تبارگرایی را برافرازد، ولی زور پایدار نیست. فاشیزم هم باید بداند که نه زادمان کشی، نه دشمنی با ایران و نه هم جنگ با پاکستان، به سودش است.

اگر به گزار (تاریخ) جهان نگاهی بیاندازیم، می بینم که هر زمان که فاشیزم کم توان می شود، جنگ راه می اندازد. جنگ هم زندگانی فاشیزم را دراز می کند و هم مردم دیگر به آن نمی اندیشند و گوسپندوار، مورانه و ملخانه به کشور همسایه می ریزند، تا از آبرو و پاکدامنی کشور شان بپدافندند (دفاع کنند). از این که فاشیزم بر آبرو و بزرگمنشی خود شان چه کرده است، می فراموشند.

تاخت و تاز هیتلر به لهستان و تاخت و تاز خمینی به اراک (عراق)، برای پایداری در درون و سرزدن سران مردم بود. فاشیزم افغان ملت هم بر آن است تا در همسایگی جنگی راه بیاندازد و با راه انداختن جنگ، دشمنان درونی اش را سرکوب کند، سرزمین هزارستانی ها را میدان جنگ بسازد و تخم هزارگی را براندازد.

اکنون زمان آن رسیده است که اندیشه کاران تکه و پارچه شده، در آرمان و اندیشه شان بازنگری کنند، فراتباری بیاندیشند و هماهنگ و یک پارچه شوند. به اندیشه کاران کهنه اندیش، که زمین را گذاشته و دست به ریسمان آسمان آویخته اند، کاری ندارم، چون ایشان از سرشت از بازنگری و خانه تکانی اندیشه ای، بی بهره بوده اند و باور شان، بازدارنده هر گونه دگرگونی است. آماژم اندیشه کاران روشن اندیش اند.

تا روشن اندیش مان خود را نفروزد (تعریف نکند)، جایگاهش را روشن نسازد و پا در میانی نکند، فاشیزم بر گرده های این مردم سوار خواهد ماند. تا روشن اندیش در دیدگاه و انگارگان (ایدیولوژی) اش بازنگری نکند، نمی تواند به یک دیسه (طرح) سازنده و کارآمد دست یابد. یک دیسه سازنده و کارآمد، کنار گذاشتن تبار و چنگ زدن به ریسمان انگارگان و ساختن سازمان و باهماد های چپ و مردم سالار است. در پایان باید یادآور شوم، که هر کس که یک ریزه فرجاد و فرسار هم داشته باشد و خردمندانۀ بیاندیشد، می داند که حامد کرزی و غنی احمد زی، بنیادگذاران طالبان، با سگول های شان، که چنبره (حلقه) ارگ را می سازند و آگاهانه و آزادانه دست به هر تبهکاری می زنند، یک چنبره فاشیستی اند. این چنبره که «زیرکانه» دست به همه سوزی (هولوکاست) دومی زده است، از هیتلر تبارگرا تر، از موسولینی خودکامه تر و از فرانکو نژادپرست تر است. اگر هیتلر گروه گروه و دسته دسته به زندان و کشتارگاه می فرستاد، این سالوسان فریبکار در دادگاه خیابانی شان هر روز مردمان را با خودکفانان شان به خاک و خون می کشند.

کسانی که از این خودکامگان، تک سالاران و تبارگرایان که بر پایه نژاد، کیش و تبار و زادمان زدایی، پشتیبانی می کنند، دست شان به خون مردم آلوده و دامان شان به رنگ «فاشیزم» رنگین است.